

درباره‌ی سازمان سراسری کارگران ایران

مقدمه

انتشار قطعنامه‌ی "نشست سقز" درباره‌ی ضرورت تشکیل سازمان سراسری کارگران ایران، واکنش بسیاری از فعالین جنبش کارگری و جریانات سیاسی در داخل و خارج کشور را به دنبال داشته است. از نتایج مثبت این رخداد یکی مطرح شدن خود مبحث "ضرورت" ایجاد سازمان سراسری است که بجرأت می‌توان گفت در حال حاضر مهم‌ترین مسأله پیشروی جنبش کارگری ایران است. سرنوشت جنبش کارگری و نیز آینده‌ی تمام جریانات سیاسی متعلق به آن به احتمال قوی به چگونگی پاسخشان به همین ضرورت بستگی خواهد داشت. اما متأسفانه سال‌هاست که این بحث مهم به فراموشی سپرده شده. انتشار این بیانیه دستکم موجب جلب توجه فعالین و پیشروان کارگری به مسأله‌ی ضرورت سازمان سراسری شده است.

از طرف دیگر، اما، نحوه‌ی بیان این ضرورت توسط گردانندگان این "نشست" و مفاهیم آشکارا متفاوتی که از درک این ضرورت، و یا راه‌های پیشنهادی ضدو نقیضی که تا کنون درباره‌ی چگونگی تحقق آن، ارائه داده‌اند، واکنش‌های منفی بسیاری را نیز برانگیخته است که می‌تواند، در این جو سرتاپا آلوده به فرقه‌گرایی، خود مسأله‌ی ضرورت این سازمان را لوث

سازد. بخصوص این که همان طور که حدس زده می‌شد جناح دلباخته به کمک‌های امپریالیزم آمریکا فوراً دست بکار تبلیغاتی چسباندن خود به مسائله‌ی ضرورت سازمان سراسری (و در نتیجه بی‌آبرو کردن آن) شد. شاید بزرگ‌ترین ایرادی که بتوان به بیانیه نشست سقز گرفت در واقع در همین نادیده گرفتن این خطر نهفته بوده است.

امروزه، برای هر فعال جنبش کارگری که به ضرورت دفاع از استقلال طبقه‌ی کارگر پی برده است، باید روشن باشد که استقلال تشکل‌های کارگری نه فقط از کارفرمایان و دولتشان در ایران بلکه شامل استقلال از امپریالیزم و نهادهای کارگزارش نیز می‌شود. بی‌توجهی به سواستفاده‌هایی که دولت آمریکا از جنبش‌های کارگری برای پیشبرد اهداف امپریالیستی خود می‌کند، نابخشودنی است. بویژه در ایران. چشم بستن به این واقعیت که همین اکنون در ایران افراد و محافل مشغول سازماندهی شبکه‌ای کارگری تحت نفوذ مؤسسات وابسته به دولت آمریکا هستند، خود فقط می‌تواند به مثابه همکاری تلقی شود. شکل مسخره و عجولانه‌ای که صدای آمریکا تلاش کرد افراد مشخصی را بزرگ کند و نشست سقز و سازمان سراسری را به آن‌ها و خود چسباند، خود حکایت از این داشت که از قبل هماهنگی‌هایی میان این افراد صورت گرفته بود و این شتاب کودکانه تصادفی نبود.

در چنین شرایطی بیانیه سقز برای امر ساده نشان دادن اینکه ریگی در کفش ندارد می‌بایست پیشاپیش در کنار بسیاری نکات مهم دیگر که در بیانیه به درستی ذکر شده بود، با موضع‌گیری علیه سیاست جنگ افروزی آمریکا در ایران و منطقه استقلال خود را از امپریالیزم نیز روشن می‌ساخت. چندین هفته بعد از انتشار این بیانیه و علیرغم تمام توضیحاتی که افراد مختلف درگیر

در تهیه آن در مقام پاسخ به ایرادات دیگران داده اند، هنوز جای این مرزبندی صریح در بحث ها خالی است.

اما باید این دو جنبه را از یکدیگر جدا کرد، یعنی مسأله‌ی ضرورت سازمان سراسری و نحوه‌ی اقدام و یا اعلام آن توسط این نشست. نباید اجازه دهیم این مسأله که چرا جنبش کارگری ایران همین امروزه نیازمند تشکلی است سراسری و یا این که با شروع از وضعیت موجود چه باید کرد تا به سازماندهی آن نزدیک شد، فدای کمبودهای بیانیه‌ی نشست سقز و پاسخ‌های متفاوت فرقه‌ها به آن بشود. و یا فردا فدای جوابی دیگر به این نیاز شود. با آشنایی که همه ما با وضعیت فرقه‌ها داریم می‌توان پیش بینی کرد حتماً تا قبل از ساخته شدن هر چیزی ده‌ها نوع من درآوردی آن را نیز خواهیم دید! آن چه واکنش به این بیانیه اثبات کرده ناروشنی عمومی در باره‌ی مفهوم سازمان سراسری، ضرورت آن و راه‌های موجود برای ساختن آن است. بنابراین حتی اگر فردا بیانه بعدی یا دیگری ادعا کند که آن را "ایجاد" کرده است نباید اجازه داد نقد شیر بی یال و دم و اشکمی که بدون تردید ارانه خواهد شد، فدای خود امر ضرورت این بحث شود.

درباره‌ی اهمیت این بحث در شرایط فعلی هر چه غلو کنیم کم گفته ایم. از شکست انقلاب ۵۷ تا کنون، هر چند ضرورت سازمانیابی سراسری کارگری بارها و به اشکال و عناوین مختلف مطرح شده است، اما این نخستین باری است که این مسأله هم در دستور کار عملی فعالین جنبش کارگری قرار گرفته است و هم امکان برداشتن گام‌های جدی در راه تحقق آن فراهم شده است. سطح بالای مبارزات کارگری، رشد لایه فعال تر و آگاه تری از کارگران مبارز و تجربیات مبارزاتی چشمگیری که بویژه در دهه‌ی اخیر کسب شده همگی

حکایت از شکل‌گیری گرایش مهمی درون طبقه‌ی کارگر می‌کنند که می‌توان گرایش مبارزه طبقاتی نامید. گرایشی که به منافع ویژه طبقاتی خود پی برده و خواهان سازمانیابی طبقه و مبارزه برای دفاع از این منافع است. ردپای این گرایش را در بسیاری از مبارزات اعتصابی و اعتراضات توده‌ای اخیر می‌توان مشاهده کرد. حتی درون تشکل‌های به اصطلاح کارگری شدیداً وابسته به دستگاه دولتی می‌توان حضور این گرایش را دید.

وجود این گرایش هم نقداً تناسب قوای طبقاتی مساعدتری برای ایجاد تشکل‌های سراسری را فراهم کرده و هم خود امر ضرورت این نوع از سازماندهی را برجسته‌تر ساخته است. حتی اگر شده فقط از همین لحاظ، مهم‌ترین واکنش فعالین سوسیالیستی و کارگری به هر گونه اقدام واقعی در راه ایجاد آن باید قبل از هر چیز استقبال از این حرکت و تشویق و ترغیب آن باشد. این که پیغام آورندگان چه کسانی هستند و پیغام چگونه بدست ما رسید البته مهم است اما نه به اندازه اهمیت خود پیام. مهم است که در همین ابتدا از انحرافات و مشکلاتی که وضعیت فعلی ناشی از تفرقه و پراکندگی جنبش بناچار بر این بحث تحمیل خواهد کرد مطلع باشیم و آگاهانه تلاش اصلی را مصروف مسأله‌ی واقعی سازیم.

مشاهده می‌کنید که نه هنوز چیزی واقعاً ساخته شده و نه بحث اصلی بر سر این که سازمان سراسری چیست و چرا ضرورت دارد حتی آغاز شده، اما، در همین ابتدای کار، خطر تبدیل آن به بازی پینگ‌پنگ جریان‌ات سیاسی موجود بخوبی آشکار شده است. نقداً، قبل از این که حتی خود مفهوم سازمان سراسری برای "صاحب‌نظران" روشن شده باشد، مسائلی از قبیل این که شکل رهبری آن فلان باشد یا بهمان، این یا آن جریان را راه بدهیم یا ندهیم و

حتی امور جنایی- پلیسی از قبیل این که سر نخ کی به کجا وصل است، به مسائل عمده بحث تبدیل شده اند.

ضرورت سازمان سراسری

راه حل هر مشکلی طبعاً نخست باید با فهم مشکل آغاز شود. مشکل فعلی جنبش کارگری ایران چیست؟ مشکل تازه ای نیست که کسی بتواند بسادگی فراموش کند. مشکلی است که از آغاز دوره ی سرکوب خونین انقلاب به دست رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه تا کنون با آن مواجه بوده ایم و آن تناسب قوای سخت نامساعد برای فعالیت های مستقل کارگری در ایران است. مشاهده و کشف آن نیز نیازی به میکروسکوپ و علم هسته ای ندارد. پس از انقلاب ۵۷، طبقه ی کارگر ایران قبل از آن که بتواند به ابتدایی ترین درجات سازمانیابی طبقاتی دست یابد، سرکوب شد. در دوره ی خفقان و پس از ۳۰ سال تلاش، هنوز طبقه ی کارگر نتوانسته است به همین درجات ابتدایی دسترسی یابد. اثرات این تناسب قوای نامساعد را دقیقاً در میزان موفقیت طبقه در ساختن تشکیلات مستقل صنفی می توان مشاهده کرد. ابتدایی ترین شکل سازماندهی، و شاید ساده ترین شکل برای طبقه ی کارگر در همه ی جوامعی که تاکنون وارد مناسبات سرمایه داری شده اند، ایجاد اتحادیه های صنفی و صنعتی و شرکتی بوده است. اما پس از بیش از سی سال تلاش و مبارزه تعداد اتحادیه های مستقلی که در ایران ایجاد شده به انگشتان یک دست هم نمی رسد. و آن ها که ساخته شده نیز به محض آن که بخواهند به اقدامی جدی دست بزنند، سرکوب می شوند. مضافاً به این که اساساً بخش عمده ای از طبقه ی کارگر ایران در واحدهای تولیدی آن چنان کوچکی فعال است که امر

تشکل‌یابی بر اساس واحدهای تولیدی را تقریباً غیرممکن می‌سازد. در دوره‌ی اخیر با گسترش قراردادهای موقتی اینگونه سازماندهی حتی دشوارتر نیز شده است.

بنابراین، قبل از هر چیز، پیشنهاد ایجاد سازمانی سراسری باید به مثابه پاسخی به این وضعیت مشخص تلقی گردد. تأکید شود، مسأله بر سر خوبی یا بدی اتحادیه‌ها نیست. و مسأله حتی بر سر این که آیا می‌توان در شرایط خفقان اتحادیه ساخت نیز نیست. هر چند هر دو در جای خود قابل بحث‌اند. مسأله در دو جنبه‌ی دیگر است.

اول این که برخی از "فعالین کارگری" ما یا خود جز سندیکالیزم هیچ فعالیت دیگر "کارگری" ندارند یا کاری جز آن را برای کارگران تجویز نمی‌کنند. این گونه از فعالین و جریانات سیاسی همفکرشان همواره از هرگونه سیاسی شدن جنبش کارگری دوری می‌جویند. برای اینگونه افراد مهم این نیست که آیا سازمانی سراسری (یا هرگونه تشکل نوع دیگری) ضرورت دارد یا خیر. چرا که برای ایشان امر سندیکاسازی ضرورتی همیشگی است. نزد اینان هیچ مسأله‌ای نباید باعث شود کارگران به امر اتحادیه‌سازی توجه نکنند (و ایشان بیکار شوند). پاسخ این جریانات به ضروریات دوران پس از قیام و یا دوران پس از سرکوب دهه ۶۰ همان بود که اکنون نیز است: اتحادیه بسازید!

مسأله‌ی دوم اینجاست که در شرایطی که تناسب قوای طبقاتی در سطح محلی سخت به ضرر طبقه‌ی کارگر است، اتفاقاً هر چه بیش تر باید سراسری عمل کرد. این یک مسأله به اصطلاح "ایدئولوژیک" نیست بلکه مسأله‌ی ای است صرفاً تکنیکی. در تاریخ جنبش جهانی کارگری ما شرایط مشابه با ایران

فعلی را در بسیاری کشورها و در دوران های مختلف تجربه کرده ایم. باید از این تجربه استفاده کرد و در کنار امر اولیه اتحادیه سازی باید اشکالی از سازماندهی را در پیش کشید که بتوانند به اتکای این تجربه پاسخ مناسب تری به این تناسب قوای نامساعد ارائه کنند.

مثلاً، در اغلب کشورهای سرمایه داری، در دوران اولیه رشد سرمایه داری و شکل گیری جنبش کارگری، یعنی در شرایطی که هنوز نه تشکیلات صنفی گسترده ای شکل گرفته بود و نه تناسب قوای طبقاتی اجازه شکل گیری به هیچ گونه تشکل کارگری در سطح واحدهای تولیدی را می داد، کارگران از دو طریق توانستند سازمان های طبقاتی خود را ایجاد کنند. در سطوح محلات و واحدهای تولیدی از طریق انجمن، باشگاه، تعاونی... و در سطح سراسری از طریق کارزار و ایجاد جنبش های مطالباتی. شکل سازمانیابی طبقاتی کارگران در چنین شرایطی عمدتاً سراسری است تا محلی. به عبارت دیگر، "تشکیلات" سراسری کارگری عمدتاً حالت نوعی هیأت هماهنگی متشکل از افراد شناخته شده و خوش نام جنبش کارگری برای سازمان دادن یک "جنبش" کارگری را داشت تا شکل اتحادیه ای. جنبش چارتیست ها در بریتانیا نمونه معروفی از این پدیده است. چارتیست ها از همان ابتدا سازمانی ساختند سراسری پیرامون منشوری از خواست های اولیه کارگری که هر چند در شهرها و حتی محلات مختلف واحدهای تشکیلاتی داشتند و هر چند خود این واحدهای محلی متشکل از فعالینی بودند که در سازماندهی تشکل های تعاونی، صنفی و محلی درگیری داشتند، اما سازمانی از سنخ اتحادیه ها نبودند. چارتیزم در واقع کارزاری بود کارگری و در سطح سراسری. و دقیقاً این از نتایج مبارزات چارتیزم بود که تناسب قوا را برای

رشد جنبش اتحادیه‌ی ای در بریتانیا فراهم ساخت. در ضمن اشاره شود از لحاظ بسیاری از مبارزین آن دوران این واقعیت که جنبش اتحادیه‌ی ای بسرعت جایگزین جنبش چارتیستی شد، نوعی پسرقت تلقی می‌شد نه پیشرفت. چرا که طبقه‌ی کارگر انگلیس صدای سراسری خود را برای نیم قرن بعد از دست داد. عملاً فقط در دوره‌ی پس از جنگ جهانی اول است که جنبش اتحادیه‌ی ای به درجه‌ی ای از تشکل می‌رسد که قادر است در سطح "شورای اتحادیه‌های کارگری" به شکلی سراسری عمل کند و حتی حزب سیاسی خود را بسازد.

در آلمان و روسیه برعکس از همان ابتدا اتحادیه‌ها به شکل غالب تبدیل می‌شوند. اما در هر دو دلیل عمده وجود حزب قوی سوسیال دموکرات است. بخش عمده‌ی کارگران پیشرویی که در امر ساختن اتحادیه‌ها دست بکار شدند در واقع از اعضا و طرفداران آن بودند. (یکی از دلایل نفوذ گسترده سوسیال دموکراسی آلمان و روسیه در جنبش اتحادیه‌ی ای آن دوران همین نکته بود.) اما اینجا نیز مشاهده می‌شود که این وجود حزب "سراسری" و در نتیجه‌ی سازماندهی کارگری در سطح سراسری بود که توانست تناسب قوا را برای ساختن اتحادیه‌ها فراهم سازد، نه بالعکس.

و یا مثلاً در دوران معاصر در کشورهای "بلوک شرق" (اقمار شوروی در اروپای شرقی)، تنها روشی که در ساختن تشکیلات کارگری مستقل از تشکیلات دولتی موجود توانست موفق شود، سازماندهی در سطح سراسری بود. تلاش برای ایجاد اتحادیه‌های منفرد مستقل در کم و بیش تمام این بلوک به جایی نکشید چرا که به راحتی و در انزوا یکی پس از دیگری سرکوب می‌شد. اما سازمان‌های سراسری اغلب سال‌ها دوام می‌آوردند. مثال جنبش همبستگی در لهستان هنوز در یادها هست. این جنبش بعدها (دهه ۸۰) تحت

رهبری لئخ والسا به آلت دست سیاست خارجی آمریکا در لهستان تبدیل شد، اما همین واقعیت که آمریکا نیز به آن علاقمند شد به دلیل شبکه گسترده و با نفوذ و سراسری جنبش همبستگی بود. جنبش همبستگی در کم تر از ده سال توانست نه تنها اکثریت اعضای اتحادیه های رسمی-دولتی را بخود جلب کند، بلکه عملاً به مثابه اپوزیسیون اصلی رژیم موجود تلقی شود.

امروزه در ایران نیز عیناً همین مسأله در برابر ماست. با ترکیبی از دو وضعیت بالا. یعنی از طرفی طبقه ی کارگر ایران از لحاظ تجربیات و سنن تشکیلاتی کارگری بالنسبه جوان است و از آن پیشینه و درجه از سازمانیابی قبلی برخوردار نبوده است که بتواند در شرایط نامساعد فعلی تشکیلات مستقل خود را حفظ کند یا از نو بسازد؛ و از طرف دیگر با رژیم سیاسی شبه فاشیستی ای مواجه ایم که فعلاً با ایجاد سازمان های دولتی "کارگری" از سازمانیابی مستقل طبقه جلوگیری می کند. بنابراین سنوال این نیست که اتحادیه بسازیم یا نسازیم بلکه این که در شرایط مشخص ایران درکنار این کار چگونه اقدامات دیگری لازم است و یا برای کمک به تلاش های کارگری برای ایجاد تشکیلات مستقل چه اشکال دیگری از سازماندهی مؤثرتر است.

در چنین شرایطی بوضوح نیروی کم را با مبارزات پراکنده هر چه بی اثرتر خواهیم کرد در صورتی که با تمرکز و سراسری کردن مبارزات، همان نیروی کم می تواند دستکم ده ها برابر بیش تر مؤثر باشد. مثلاً به وضعیت مشخص فعلی جنبش کارگری نگاه کنیم. شاید بتوان گفت مبارزه برای تعیین حداقل دستمزد نقداً مهم ترین مسأله ای است که به دغدغهی بزرگترین بخش طبقه تبدیل شده است. اما این مبارزه در سطح پراکنده و محلی، از درون سازمان های دولتی و یا با این درجه از تشکیلات مستقل که تا کنون شکل

گرفته ناموفق خواهد بود. در صورتی که اگر سازمانی سراسری (یا جنبشی سراسری) برای این مبارزه وجود می‌داشت فعالین منفرد در هر جا که بودند بهتر می‌توانستند برای جلب توده‌ی طبقه در محل به این مبارزه مؤثر باشند. ایجاد تشکیلاتی اولیه برای راه انداختن جنبشی سراسری پیرامون این مسأله هم موثرتر و هم ممکن‌تر است تا ایجاد یک اتحادیه. و دقیقاً به همین دلیل که طبقه‌ی کارگر فاقد مراجع سراسری طبقاتی خویش است، سخنگویان "اصلاح‌طلبان" داخلی و امپریالیزم آمریکا و رسانه‌هایشان به قهرمانان این مبارزه تبدیل خواهند شد.

از طرف دیگر، در ایران سرکوب دائمی مبارزات کارگری و جلوگیری سازمانیافته از شکل‌گیری تشکیلات مستقل کارگری، خود معرف مداخله بیش از معمول دولت در حتی ساده‌ترین منازعات اقتصادی بین کار و سرمایه است. طبقه‌ی کارگر در هر مبارزه‌ی علیه شرایط مشخص و کارفرمای مشخص سرعت خود را در مقابل کل دولت سرمایه‌داری پیدا می‌کند. اما اگر طرف مقابل همواره دولت است، طبقه‌ی کارگر چگونه می‌تواند در سطح تشکیلات محلی و صنفی به جنگ آن برود؟ ضرورت تشکیلات سراسری بدین ترتیب، همواره، و بنا به تعریف، ضرورت به تشکیلاتی برای مبارزات سیاسی است تا صنفی، چرا که در مقابل دولت قرار دارد. فراموش نشود که اینگونه تشکیلات سراسری حتی اگر به صورت شورای سراسری اتحادیه‌ها باشد، تشکیلاتی سیاسی خواهد بود و نه صنفی چرا که "شورای اتحادیه‌ها" نیز باید با دولت و کارفرمایان در سطح سراسری وارد بحث و مذاکره و مشاجره شود.

بنابراین اگر سرمایه داری قدرت سراسری خود را بصورت یک دولت خشن در برابر جنبش کارگری قرار داده است راه مقابله با آن ادامه شکست قهرمانانه در نبردهای نامساوی در سطوح پراکنده در این یا آن صنف و کارخانه نیست بلکه تبدیل مبارزه به مبارزه ای سراسری است. پس اگر روشن باشد که سازمان سراسری نمی تواند صرفاً به مثابه تداوم سازمان های "صنفی" تلقی شود، و تکرار کنم، حتی اگر توسط خود اتحادیه ها ساخته شده باشد، بیهودگی بحث هایی که آن را در مقابل اتحادیه ها قرار می دهند نیز روشن خواهد شد. فعالیت سازمان سراسری عمدتاً از نوع دیگری است و وجود یکی متناقض دیگری نیست. در واقع سازمان سراسری خود می بایست و می تواند باعث تقویت جنبش اتحادیه ای شود.

انتقادات به ضرورت سازمان سراسری

با در نظر داشتن مقدمات بالا، واکنش گروه ها و محافل سیاسی مختلف در خارج کشور به بیانیه سقز، جریاناتی که هر کدام از چندین "متخصص کارگری" هم برخوردارند، خود بیش تر گویای وضعیت "هوایی" (یعنی غیرزمینی!) این جریانات است تا وضعیت جنبش کارگری در ایران. شاید حتی از گویاترین نمونه های "بحران چپ" ایران باشد. (بحران چپ به مثابه بحران سازمان های موجود چپ نه برنامه ی چپ)، یعنی بحران جریاناتی که سی سال است کماکان در این یا آن نشست و شورای مرکزی و هماهنگی اتحاد چپ و سوسیالیست و کمونیست بحث می کنند که چه باید کرد که چپ ایران بهتر شود، اما، در مورد این مشکل مشخص و عملی جنبش کارگری حرفی برای گفتن ندارند. جالب تر این جاست که حتی چند هفته پس از انتشار

این بیانیه و پس از مداخلات و مصاحبه‌های متعدد هنوز بسیاری از جریانات مدعی طبقه‌ی کارگر سکوت را ترجیح داده‌اند. یا هنوز نمی‌دانند چه بگویند یا منتظر وزش بادند.

اولاً کجا بود آن جریانی که قبل از بیانیه‌ی سقز در این باره حرفی زده باشد؟ آیا این ضرورت فقط بخاطر بیانیه‌ی سقز پیدا شد یا از قبل هم قابل بحث بود؟ ثانیاً کجاست آن جریانی که واقعاً علیرغم این همه قلم‌فرسایی درباره‌ی نشست سقز درباره‌ی خود امر ضرورت سازمان سراسری و پاسخ به سئوالات اصلی بالا هیچ‌گونه نظر یا بحث جدی ارائه داده باشد؟

مثلاً به یکی از مضحک‌ترین "نقد"های در مخالفت با طرح ضرورت سازمان سراسری نگاه کنیم. این نقد که متأسفانه از محبوب‌ترین و ظاهراً معقول‌ترین نقدهای تاکنونی نیز تلقی می‌شود از این کشف جهان سوز سندیکالیستی بیرون آمده است که سازمان سراسری باید از دل سازمان‌های پایه‌ای ایجاد گردد. این بحث معمولاً با چاشنی اخلاقی ضرورت "سازماندهی از پایین" هم تزیین شده است. یعنی، اول اتحادیه‌ها باید شکل بگیرند، سپس نمایندگان خود را انتخاب کنند تا از بین آنها شورای سراسری اتحادیه‌ها ایجاد شود. این جواب در واقع یعنی کشک بسابید! یعنی، اول بروید کاری را که نمی‌توان کرد و سی سال است نشده انجام دهید، سپس تازه سازمان سراسری ضرورت می‌یابد!

این پاسخ مکانیکی به مفهوم لغوی واژه "سراسری" در واقع صرفاً معرف نوعی نابینایی سیاست‌گریز سندیکالیستی است. نادیده گرفتن مشکل اصلی جنبش کارگری در مقابله با دولت سر تا پا مسلح سرمایه‌داری. برای سندیکالیزم این قابل درک نیست که تمام این وضعیت در جامعه ما دقیقاً به این

خاطر پیدا شده است که حتی برای این که بتوان چنین اتحادیه هایی ساخت باید جنبش سراسری کارگری را بسیج کرد. نقطه ی اتکا گرایش مبارزه طبقاتی امروزه جنبش های سراسری است نه محلی. سطح آگاهی فعلی و میزان مطالبات کارگران امروزه به جایی رسیده است که ضرورت استفاده از ظروف سراسری برای طرحشان و مبارزه برای تحققشان را می طلبد. اما رهبران و تنوریسین های احزابی با این همه عناوین پُرطمطراق خود ساخته با کلی جملات اندیشمندانه توصیه می کنند که آری عقیده سازمان سراسری عقیده بدی نیست، اما فعلاً راه ساختنش این است که همان کار سابق را ادامه دهید! و در ضمن، برحذر باشید از شیطان "سازماندهی از بالا"

و واقعاً این پاسخ مضحک به آن سؤال همراه با این موعظه "دموکراتیک" از آن نوع فکاهیاتی می شود که به اصطلاح خون آدم را بجوش می آورد. حضرات ظاهراً نمی دانند باید اول سازمانی وجود داشته باشد که "سازماندهی از پایین" معنی پیدا کند، اما اسم "فرمان" به کشک ساییدن می شود "سازماندهی از پایین". دوستان فراموش می کنند در دوره ای که سازمان های مستقل کارگری وجود خارجی ندارند و یا بسیار اندک و کوچک اند و در درون تشکیلات دولتی نیز نمی توان "از پایین" سازمان داد، پس پیشنهاد ایجاد هر نوعی از سازمان و تشکل مستقل، منجمله اتحادیه ها، و همه ی اقدامات اولیه در راه ایجاد آن ها نیز همواره "از بالا" خواهد بود. آیا برای تشکیل یک اتحادیه نیز نخست نباید اقلیتی از بالا پیشنهاد دهند و پیشقدم شوند؟ در هر حال، این بحث همواره درست که بهترین شکل سازمان سراسری "صنفی" کارگری که مثلاً یا احتمالاً در ایران آینده شکل خواهد گرفت سازمانی خواهد بود که متکی بر اتحادیه های موجود و پایه های

کارگری باشد. و صد البته، اصل سازماندهی از پایین باید در آن اجرا شود. واقعاً عالی! بسیاری از ما هنوز حتی همین را هم نمی دانستیم، اما آیا این "کشف" هر چند بزرگ، ارتباطی با مسأله‌ی مورد بحث دارد، یعنی مسأله اکنون چه باید کرد؟

جالب این جاست که برخی از فعالین سابق یا فعلی کمیته هماهنگی یا پیگیری نیز بین این دسته دیده می شوند. دوستان فراموش می کنند که دست کم از همان دوره ایجاد کمیته های "حامی"، بحث میان طرفداران دو نوع "استراتژی" سازمانیابی "از پایین" و "از بالا" وجود داشته است. یکی از سازمانیابی تدریجی بر اساس محل کار دفاع می کرد در صورتی که دومی بر ابتکار عمل فعالان و پیشروان کارگری در راستای ایجاد سازمان های سراسری تأکید داشت. مثلاً مباحثات درونی قبل از ایجاد کمیته هماهنگی به نحوی از انحا معرف تلاش آن دسته از دوستانی بود که خواهان زدن پلی بین این دو استراتژی بودند: یعنی ایجاد کمیته ای از فعالین کارگری، و "از بالا"، اما برای کمک به سازمانیابی کارگران "از پایین". بنابراین، هنگامی کسانی که خود ده سال پیش کمیته ای از بالا ساختند یا از این روش دفاع کردند، اما امروز ایراد می گیرند که این طرح "جدید" از بالای سر کارگران آمده است، باید جواب خودشان در ده سال پیش را در پاسخ به همین سنوال در مقابلشان قرار داد. اما واقعاً یکی از دوستان پاسخ دهد، چرا می توان "از بالا" کمیته هماهنگی برای "کمک به ایجاد تشکل های کارگری" ساخت، اما نه برای "کمک" به ایجاد سازمان سراسری؟

ایرادات "جدی" دیگری نیز البته طرح شده است. از قبیل این که چرا این پیشنهاد "ناگهانی" بود؛ و یا چرا نمایندگان همه کمیته های کارگری و کمکی

و سندیکاهای علنی و غیرعلنی موجود در نشست حضور نداشتند؛ و یا چرا فلان فرد که من دوست ندارم نیز از آن دفاع می کند!؟

نکته اول این که بحث ضرورت سازمان سراسری کارگری همانطور که اشاره شد بحث جدیدی نیست و دستکم از دوره ی بعد از شکست انقلاب تا کنون مطرح بوده است. در خود انقلاب نیز بحث ضرورت وحدت شوراهای موجود به مثابه نیروی سراسری کارگران در برابر وزارت کار از همان روز اول پس از قیام در میان بسیاری از فعالین کارگری در تهران جریان داشت. اعتصاب عمومی چندین ماهه کارگران مهم ترین عاملی بود که شرایط را برای قیام فراهم ساخت و خود کارگران اعتصابی یکی از مهم ترین اجزا شرکت کننده در امر قیام بودند. اما روز پس از قیام حکومتی ضدکارگری و از بالای سر توده ها قدرت را در دست گرفت و پایان اعتصاب عمومی را اعلام کرد، در صورتی که طبقه ی کارگر از کوچک ترین مرجع سراسری حتی برای بیان اعتراضات خود برخوردار نبود. کجا بود آن صدای طبقه که اعلام کند اعتصاب عمومی زمانی پایان می یابد که خواست های کارگران تحقق یابند؟ بحث ضرورت سازمان سراسری کارگری در پاسخ به این نقصان بزرگ مطرح شد. کمیته های اعتصاب اکنون به شوراهای کارگری (و کارمندی) در محل کار تبدیل شده بودند. برای پیشروان جنبش کارگری آن دوره مسلم بود که اتحاد همین شوراهای، علیرغم رهبریشان، طبقه ی کارگر را به مثابه نیروی اجتماعی در مقابل دولت قرار خواهد داد. در چند ماه اول پس از قیام تلاش عمده ی حکومت "موقت" بازرگان بیرون کشیدن کنترل محل کار از دست کارگران و کارمندان و انتصاب مدیریت جدید بود. در آن زمان فقط اتحاد شوراهای می توانست نیروی مقاومت توده ها را در مقابل اینگونه تلاش های

ضدانقلاب به حرکت در آورد، اما همان زمان هم بودند نیروهایی، و نه چندان کوچک، که به کارگران توصیه می‌کردند به جای تلاش برای اتحاد شوراها اتحادیه‌های صنفی را بسازید. نتیجه را همه می‌دانیم، همان هنگامی که فعالین و پیشروان کارگری سرگرم ساختن اتحادیه‌ها بودند، ضدانقلاب نخست با در دست گرفتن کنترل شوراها سازمان سراسری ضد کارگری خود را ایجاد کرد و سپس به جنگ سندیکالیست‌های ما رفت.

در آغاز دوره‌ی خفقان دهه ۶۰ نیز مسأله این‌که چگونه شکلی از سازماندهی می‌تواند هم به حفظ کمیته‌های غیر رسمی کارگران مبارز در سطح واحدهای تولیدی کمک کند و هم آن‌ها را به هم مرتبط سازد، از مسائل عمده مورد بحث جنبش بود. همان کسانی که قبلاً هم امر ساختن اتحادیه‌ها را اصلی می‌دانستند، مجدداً همان را در مقابل جنبش قرار دادند. همان‌طور که در بالا گفته شد کمیته‌های موجود در راه کمک به تشکیل یابی طبقه‌ی کارگر خود محصول آن بحث‌ها و تجربه‌های قبلی‌اند. برای آن‌ها که تازه از خواب پریده باشند همه چیز عجیب و "ناگهانی" است! غالب این نوع ایرادگیران در واقع از آن‌هایی هستند که حتی در سطح صرفاً نظری افقی فراتر از اتحادیه‌ها ندارند و نخواهند داشت، و طبعاً ایراد می‌گیرند که چرا به ناگهان ما را در برابر سازمان سراسری قرار داده‌اید؟

به ایراد دوم که به محدود بودن جمع سقز اشاره دارد و خواهان نشست گسترده‌تری است باید پاسخ داد چرا دوستان آستین بالا نمی‌زنند و دست بکار فراهم کردن نشست گسترده‌تری نمی‌شوند؟ مسلماً برای آغاز کار می‌بایستی گسترده‌تر از این عمل می‌شد. اما این تازه آغاز بحث است، پس باید راه گسترده‌تر کردن آن را نشان دهیم و نه این‌که چون تا بحال گسترده نبوده

پس باید اصل بحث را کنار بگذاریم. بخصوص دوستان خارج از گود بهتر است بجای ایرادگیری به سطح تبلیغات قبل از نشست، مسأله ی یاری رسانی به هر اقدام مثبتی را در داخل اصل اول کار خود بدانند. گاهی ما فراموش می کنیم ایران سوئد نیست! البته، در این تردیدی نیست که در مباحثات پیرامون ضرورت سازمان سراسری و چگونگی ایجاد آن باید بیشترین و گسترده ترین طیف از فعالین فعلی کارگری را مشارکت داد و هر نوع توافقی که برآیند آن است متکی بر گسترده ترین پایه های ممکن باشد، اما شکل و نحوه اجرای آن را بهتر است خود آن ها تعیین کنند. در هر حال، مثبت یا منفی، بیانیتهای نشست این ضرورت را برجسته ساخت. بنابراین کسانی که ظاهراً تنها ایرادشان به این ضرورت "ناگهانی" بودن بیانیتهای و یا "گسترده" نبودن آن نشست است اکنون خود باید جلودار این تلاش شوند.

اما بدترین "انتقادات" فحاشی های شخصی است. واقعاً باید پرسید "افشا" کردن سرخ های واقعی یا حتی بدتر موهوم ارتباطی افرادی که در داخل اند (و تحت خفقان شبه فاشیستی) با "بیگانگان" چه هدفی را دنبال می کند؟ این که نباید اجازه داد امپریالیزم آمریکا در جنبش کارگری ایران نفوذ کند آیا مساوی است با این که در کنار دادگاه های رژیم برای افراد پرونده سازی کنیم؟ آیا ما مأمور جاسوس گیری برای رژیم خود سرتاپا جاسوس شده ایم؟ این روش در واقع به دلباختگان کمک های امپریالیستی اجازه خواهد داد که نقش مظلوم را ایفا کنند.

شکلی که "صدای آمریکا"، با همراهی آقای اسانلو، نشست سقز را کار آقای ثقفی اعلام کرد، خود به تنهایی هشدار کافی برای افشای دسیسه های امپریالیزم را در اختیار همه قرار داده است. همانطور که در بالا اشاره کردم

عجله نشان داد که این تصادفی نیز نبود. و دقیقاً نیز این همان مسأله‌ی ای است که همه باید بدانیم و در دام نیفتیم. نزدیک یک سال پیش اخطار داده شد که اگر فعالین کارگری برای ساختن سازمان سراسری دست بکار نشوند، "آمریکا برای ما خواهد ساخت". این حادثه در واقع اثبات همان اخطار است. اما از جنبه‌ی فحاشی‌ها و پرونده‌سازی‌های شخصی که بگذریم، مسأله‌ای که در پشت برخی از این انتقادات نهفته درکی سکتاریستی از تشکل‌های کارگری است. آیا در سازمان سراسری آینده کارگران ایران نیز قرار است با اینگونه پرونده‌سازی‌ها افراد را حذف کرد؟ آیا قرار است فقط طرفداران جریان‌ات سیاسی خاصی در سازمان‌های توده‌ای طبقاتی طبقه‌ی کارگر حضور داشته باشند؟ آیا شرط اول حفظ وحدت طبقاتی نیست؟ آیا هدف از پیشنهاد جنبش برای ایجاد سازمان "سراسری" کارگری جلب وسیع‌ترین طیف از کارگران ایران نیست؟ پس چگونه می‌توان دست رد به سینه کسی زد که دعوت شما را می‌پذیرد؟ گرایش‌های سیاسی "انحرافی" موجود در طبقه‌ی کارگر ایران را نمی‌توان با روش فیزیکی حذف کرد، بلکه باید با بحث و قانع کردن توده کارگران بی‌اثرشان ساخت. اهداف و اصول جنبش باید خود به اندازه‌ی کافی روشن باشد که اهداف "غیر" را بی‌اثر سازد.

بگذارید صریح‌تر صحبت کنیم. هم اکنون در جنبش کارگری ایران، حتی آن بخش که دستکم در حرف از استقلال طبقه دفاع می‌کند، نقداً جریان‌اتی رفورمیستی وجود دارند که دانسته یا ندانسته سرگرم وصل کردن آن به نهادهای "کارگر دوست" اصلاح طلبان داخلی و یا نهادهای "دموکراسی پرور" امپریالیستی هستند. برای اینان سازش و مدارا با بورژوازی بهترین راه تحقق منافع کارگری است. هنگامی که بورژوازی خود یک چشم به

اصلاح طلبان و یک چشم به امپریالیزم دوخته است، آیا تعجبی دارد که این سه در واقع یک جریان بشوند؟ بنابراین عناصری که آمریکایی " هستند اغلب همان اند که عاشق جنبش سبز هم شده اند و هر دو باهم با رفورمیسم دست در دست یکدیگر دارند. بنابراین چرا یکی بهتر از دیگری است؟ چرا آمریکایی بودن جنایت است اما سبز بودن یا رفورمیست بودن خیر!؟

اما آیا در درون مثلاً یک اتحادیه کارگری می توان چنین جریاناتی را بطور فیزیکی حذف کرد؟ خیر! آیا در سازمان سراسری باید این جریانات را حذف کرد؟ خیر! آیا حتی در شوراهای آینده می توان این جریانات را حذف کرد؟ خیر! سیاست درست سازماندهی کارگری نه در امتحان ایدئولوژیک ورودی است و نه در "سرنخ ها"ی مشکوک افراد را جار زدن بلکه در عمل مبارزاتی مشترک و سیاست مشترکی که از آن عمل مشترک بر می خیزد. در همان آغاز جنبش، اعلام این که هدف عملی ما ایجاد سازمان سراسری کارگری مستقل از نهادهای دولتی و امپریالیستی است، شرط لازم و کافی برای روشن کردن جهت کار است.

چگونه سازمانی می توان ساخت

اگر بخواهیم محور اصلی مبارزات کارگری دوران بعد از خفقان دهه ۶۰ را مشخص کنیم باید بگوییم مبارزه برای تشکیلات مستقل کارگری. این مطالبه در تمام این دوره در واقع مرز گرایش مبارزه طبقاتی را از سایرین مشخص ساخته است. امروزه نیز به شرایطی رسیده ایم که برای پیشبرد استقلال طبقاتی، مبارزه برای سراسری کردن این تلاش محور دوره بعدی را تعیین خواهد کرد. این است سوال اصلی. این است آن مسأله ای که باید بر سر آن

بحث کرد و تصمیم گرفت، باید اهداف کلی آن را درک کرد و برای تحقق آن گام‌های سنجیده و عملی برداشت: چرا اقدامات عاجل در راه ایجاد سازمانی سراسری کارگری، به آن مفهوم کلی که در بالا اشاره شد، ضرورت دارد و چگونه طرحی می‌تواند به ایجادش کمک کند؟ و اینجاست که مشارکت فعالین کارگری در پاسخ به آن خود می‌تواند به بزرگ‌ترین عامل همکاری و نزدیکی کل‌گرایش مبارزه طبقاتی تبدیل شود. فقط تصور کنید اگر اقداماتی جدی برای ایجاد این سازمان سراسری آغاز شود چه جهشی در روحیه‌ی مبارزاتی کل اپوزیسیون رخ خواهد داد.

اما باید روشن باشد که نخست باید فعالین و پیشروان کارگری در داخل پیش قدم شوند. بوضوح این سازمان نخست از پایین و توسط توده‌ها ساخته نخواهد شد. عاقبت عده‌ای باید ابتکار را در دست بگیرند و پیشنهاد آن را طرح کنند و به بحث و مشورت بگذارند. منظور از "عده" این‌جا امضای تعدادی افراد که معمولاً زیر این چیزها امضا می‌کنند نیست! بلکه، عده‌ای از درون جنبش کارگری، شناخته شده و خوش نام در جنبش و درگیر در مبارزات و تشکیلات فعلی. البته اگر فردا چند فرد یا فرقه رفتند و چنین چیزی را از کله خود ایجاد کردند، مسلماً آن چیزی که جنبش لازم دارد نخواهد بود.

نکته مهم این است که مرحله‌ی کار را از یاد نبریم. مرحله‌ی فعلی در راه سازماندهی سازمان سراسری در واقع مرحله‌ی اولیه سازماندهی جنبشی است برای ایجاد آن. هنوز به آن سطح از آمادگی نرسیده ایم که بتوان حتی "کمیتۀ تدارک" آن را سازمان داد. همان‌طور که بحث‌های اخیر نشان داد هنوز حتی روشنی یا توافق بر سر تعاریف کلی سازمان سراسری نیز وجود ندارد. و بدون تردید محدود بودن آن به جریانی خاص و یا ادعای رهبری

کردن آن توسط افرادی که نقداً بسیاری مشاجرات بر سر سوابق و اعمالشان در جنبش کارگری در جریان است، مسلماً کمکی به شکل گیری آن نخواهد کرد. مسلم است که تجمع و همگرایی بین فعالین فعلی کارگری برای اعلام ضرورت چنین جنبشی لازم است و چنین همبستگی و یا همنظری درباره ی ضرورت این جنبش خود باید محصول دوره ای بحث و مشورت باشد.

هنوز نه تشکل یا کمیته ای وجود دارد و نه اقدامات اولیه برای ساختن آن به جایی کشیده است که بتوان امیدوار به موفقیت آن بود. راه رسیدن به آن نیز روشن نیست. اقدامات عجولانه و نپخته (و یا بدتر، فرقه بازی های کودکانه) فقط به وظائف اصلی لطمه خواهد زد. "جنبش" فعلاً در مرحله ی بحث و تبادل نظر بسر می برد: بحث درباره ی ضرورت سازمان سراسری و بحث درباره ی چگونگی ایجاد آن.

حتی هنگامی که این بحث اولیه به نتیجه برسد و توافق گسترده جمعی نیز حاصل شود، هنوز نه چنین سازمانی ساخته خواهد شد و نه هیچ یک از کمیته هایی که احتمالاً برای کمک به ایجاد آن ساخته خواهند شد می توانند جایگزین آن شوند. بنابراین باید در نظر داشت که حتی پس از رسیدن به توافقات کافی و لازم آن چه باید ایجاد شود خود تشکل نیست بلکه سازماندهی جنبشی است برای ایجاد آن. این که شکل اعلام این جنبش و شکل هماهنگی آن چه باشد، باید توسط خود فعالین داخل تعیین شود اما از تجربیات قبلی واضح است که اعلام ضرورت آن باید از گسترده ترین تعداد ممکن امضای طرفداران طرح برخوردار باشد و هیأت موقتی که برای هماهنگی فعالیت ها انتخاب می شود بتواند از طرفداری طیف گسترده ای برخوردار باشد.

اما هر جنبشی منشوری نیز لازم دارد. مثلاً، و صرفاً به عنوان فکری اولیه، اگر بخواهیم به منشور چنین سازمانی نگاه کنیم چه نوع مطالباتی را باید و یا می‌تواند عمده کند؟ بوضوح عمدتاً مطالباتی در برابر دولت و مطالباتی که نقداً در همین سطح فعلی جنبش قابل لمس و درک اند. در کنار اعلام ضرورت استقلال تشکیلات کارگری از نهادهای دولتی و امپریالیستی پس اولین خواست عمده‌ی هر سازمان کارگری در ایران باید خواست آزادی بیان و تشکل باشد (و آزادی زندانیانی که بخاطر مبارزه در این راه دستگیر شده‌اند). دوم البته خواست تدوین قانون کار جدیدی است که با مداخله خود کارگران نوشته شود، فراگیر باشد، و مهم‌تر از هر اصل دیگری، حق اعتصاب را برسمیت بشناسد. سومی نیز روشن است؛ مطالبه برای بیمه‌های همگانی اجتماعی برای چندین دهه یکی از مرکزی‌ترین خواست‌های کارگری در ایران بوده است.

این چند مطالبه ساده نه از کله کسی بیرون آمده‌اند و نه دلبخواه‌اند. جنبش برای ایجاد "تشکل مستقل کارگری" در ایران در واقع در همین مطالبات ریشه دارد. بدون این مطالبات استقلال طبقاتی بی‌معنی می‌شود. در شرایط کنونی در ایران، حتی آن اتحادیه‌ای که در سطح مرامنامه و منشور خود از مطالبات بالا دفاع نکند، اتحادیه "مستقل" نیست. بنابراین مطالبات این سازمان سراسری نیز باید همان مطالباتی باشند که هر جریانی که خواهان ایجاد تشکل واقعاً مستقل کارگری است همان را طلب کند و هر فعال کارگری که خود را جزئی از گرایش مبارزه‌ی طبقاتی درون جنبش کارگری می‌داند بپذیرد. به این البته می‌توان مطالبات "عملی" و دیگر مسائل روز را نیز افزود. مثلاً و از همه مهم‌تر، تعیین میزان حداقل دستمزدها که در بالا اشاره شد. آیا همین چند مطالبه در ایران هم اکنون از بعد گسترده پشتیبانی کارگران

برخوردار نیست؟ به علاوه اگر بتوان کارزاری کارگری پیرامون این خواست‌ها براه انداخت یقیناً از پشتیبانی سایر لایه‌هایی که خود در مقابل دولت موجود قرار دارند، نیز برخوردار خواهد شد.

پس مسأله فعلاً این نیست که به این یا آن کمیته پیوندید تا سازمان سراسری تحقق یابد، بلکه پیش‌سوی کارزار برای ایجاد سازمان سراسری کارگران ایران! تشکلی که از دل این کارزار نیز بیرون خواهد آمد طبعاً تشکلی است برای پیشبرد آن کارزار و نه هنوز خود سازمان سراسری. اما پایه‌های محلی این جنبش، فعالین و سازماندهندگانش اجزای سازمانده سازمان سراسری خواهند شد.

تراب ثالث

بهمن ۱۳۹۳

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری